

نقل از ریاض الشعراء

(قتالی)

پهلوان محمود بن پوریای ولی

قدس سره

پهلوان معرکه دانش پژوهی زور آزمای عرصه والا شکوهی نطعمی پوش میدان ولایت سر حلقه کشتی گیران ورزشخانه شجاعت بوده پیر فلک که عالمی را افکنده افتاده وی چرخ کهن که جهانی را انداخته ناف بر زمین نهاده اوست بسنت والد بزرگوار عالمقदार خویش در کسوت کشتی جهانی را زنده کردی و در لباس آزادی عالمی را بنده نمودی هر گرا دیده تحقیق بینا باشد در یافت میتواند نمود که از برای هدایت عوام و اجامر و اوباش هیچ تدبیری بهتر از این نمی باشد که آن قائد طریق ارشاد و هدایت نموده است چه تا آینه که هادی برنگ مهتدیان بر نیاید سخنش را در نفوس ایشان تاثیر نخواهد بود و هدایت ارادل خلق نهایت صعوبت دارد لهذا ملبس بلباس ایشان شده در لباس کشتی گیری هر قدر توانستند آن طبقه را ترقی دادند چنانچه از مقررات و اصول کشتی گیری است که باید سحر خیز و پاک نظر و متعجد و مصلی بود و فرایض را همگی باید به عمل آورد بلکه از سنن نیز هر قدر که بتوانند بعمل آورند بهتر است و وقت غلبه بر خصم که فرصتی نباید کرد و او را در نظر خلق خفیف نباید ساخت همینقدر که آثار غلبه خود را بر وی معلوم کرد بشکرانه این معنی باید مروت را کار فرموده ویراذلیل نکند و بنظر حقارت باحدی ننگرد و خود را بهیچکس تفوق ندهد و غالب نشمارد و پیوسته با خلق در کمال انکسار و حسن خلق معاش کند و مباشرت بسیار نکند و هر گاه پس از چندی بضرورت اتفاق افتد مرتکب بحرام نشود و مساکین را بقدر مقدور چیزی میداده باشد و بعد از فراغ از تهجد بورزش کشتی مشغول شود

تا وقت صلوٰة فجر و بعد صلوٰة فجر نیز تاجاشرت ورزش کنند که این اطوار موجب قوت و شوکت و غلبه و مزید توفیق و سرافرازی میشود اگر در اینها قصور راه باید یا اهمالی رود بیم هلاکت و باعث خفت و ذلت و شکست و عدم ترقی و نام آور بست در اینصورت باید ملاحظه نمود که قوت نفس آن قطب زمان تا چه حد است که تا حال هم این آثار ظاهر میگردد و الحق راه بجای دارد چه افعال حسنه و اخلاق حمیده همه جاموجب مزید توفیقات میشود و صاحب اخلاق رذیله اگر دو سه روزی بعرضه آید مثل شعله خس ترقی او ناپدیدار است و البته در آخر حال ببلائی ذات گرفته آید میگردد اصل گنج وجود این دو خازن راز الهی از خراب آباد (اور گنج) است مثنوی کنز الحقایق که دست قدر افهام از ادراک حقایق آن عاجز است از آن محمود دارین است که در سنه ۷۰۳ صورت اتمام یافت و شیخ محمود شبستری قدس سره گلشن راز را هفده سال بعد از آن فرموده در سال هفتصد و بیست و دو رخت بعالم بقا کشیده قبرش در خیوق خوارزم است قتالی تخلص میکرده این رباعیات مرآت شاهد جمال کمال آن صاحب عزت و جلال است

(رباعی)

با قوت پیل مور میباید بود م انسان و مطابا ملک دو کون عور میباید بود
این طرفه نگر که عیب هر آدمی می باید دید و کور میباید بود

آنیم که پیل بر نتابد لت ما بر چرخ زنند نوبت شوکت ما
گر مورچه بیاید اندر صف ما آن مورچه شیر گردد از دولت ما

گر مردی نظار بره باید داشت خود را نگه از کنار چه باید داشت
در خانه دوستان چرم محرم باشی دست و دل و دیده را نگه باید داشت

آنم که دل از کون و مکان برکندم
وز خوان جهان بلقمه خورسندم
کندم ز سر کوی قناعت سنگی
آوردم و بر رخنه آز افکندم

* * *

از دفتر عشق راز میخوان و مگویی
مر کب پی این قافله میدان و مگویی
خواهی که دل و دین بسلا متبیری
می بین و مگو ظاهر و میدان و مگویی

جز دست تو زلف تو نیارست کشید
جز پای تو سوی تو نیارست دوید
از روی تو چشم من از آن بر بندند
کان روی بجز چشم تو نتواند دید

گر کار جهان بزور بودی و نبرد
مرد از سر نامرد بر آوردی کرد
اینکار جهان چو کعبتین است و چو نبرد
نامرد ز مرد میبرد چو توان کرد

تا بر سر کبر و کینه هستی پستی
تا پیر و نفس بت پرستی هستی
از فکر جهان و قید و اندیشه او
چون شیشه آرزو شکستی رستی

ماشیره تلخ هری و بلخ خوریم
از هر ماهی زغره تا سلخ خوریم
تقدیر چنین بود که صاف عنبری
زهادرش خورند و ما تلخ خوریم

* * *

این رباعی اخیر در ریاض الشعراء باسم پهلوان محمود ثبت است ولی از سبک او
دور و به سبک خیام نزدیکست

وحید